

تدقیقی در «تحفة الملوک»*

دکتر علی اشرف صادقی

این کتاب از نوع کتاب‌هایی است که آنها را کتب آداب یا اخلاق عملی می‌نامند و نخستین بار در ۱۹۲۴ سر دنیسن راس، استاد زبان فارسی و رئیس مدرسهٔ زبان‌های شرقی لندن، به مناسبت ایبانی که از کلیله و دمنهٔ رودکی در آن آمده آن را براساس نسخهٔ موجود در موزهٔ بریتانیا در لندن به جهان علم شناساند. پس از آن، مرحوم سید حسن تقی‌زاده در ۱۳۱۷ ش (= ۱۹۳۸ م) آن را بر اساس همین نسخه و با مقابله با نسخهٔ ناقص موجود دیگری از آن در لیدن (هلند) در کتابخانهٔ طهران در تهران به چاپ رساند، اما نام خود را روی جلد و در مقدمه ذکر نکرد. قبل از آنکه تقی‌زاده چاپ خود را منتشر کند، مرحوم استاد سعید نفیسی براساس نسخهٔ دیگری از این کتاب که به تملک او درآمده بود و با مقابله با نسخهٔ دومی متعلق به ذکائی بیضائی مقاله‌ای در شماره‌های ۶ و ۷ و ۸ سال اول مجلهٔ مهر (۱۳۱۲ ش) منتشر کرد و ضمن آن اشعار رودکی و اشعار آفرین‌نامهٔ ابوشکور را که در کتاب آمده است نقل کرد. به اعتقاد نفیسی، ۱۶۳ بیت از اشعار کتاب که به بحر متقارب است از ابوشکور است. پس از چاپ ۱۳۱۷ ش، مرحوم نفیسی در اردیبهشت ۱۳۱۹ مقاله‌ای در نقد آن در شمارهٔ ۲ از سال دوم مجلهٔ ایران/امروز (ص ۲۰ - ۱۶)^۱ منتشر کرد و اغلاط متن چاپی را که بیشتر مربوط به نسخهٔ بریتانیا و گاهی غلط‌های چاپی بود ظاهراً بر اساس دو نسخهٔ در دسترس خود تصحیح کرد و بحق یادآور شد که مصحح کتاب از مقالات او دربارهٔ این کتاب بی‌خبر بوده است.

مقارن همین ایام مرحوم علامهٔ قزوینی که در حین چاپ کتاب در حلّ پاره‌ای از دشواری‌های آن با تقی‌زاده همراهی کرده بود (نک. نامه‌های قزوینی به تقی‌زاده، ص ۲۵۲، ۲۵۵) در نامه‌ای به تاریخ ۲۹ مه ۱۹۳۹ (۱۰ خرداد ۱۳۱۸) به بعضی از اغلاط جزئی کتاب اشاره کرد.

* تدقیقی در تحفة الملوک، علی اشرف صادقی / نشر دانش، پاییز ۱۳۸۴.

نفیسی علاوه بر دو نسخه‌ای که به آن اشاره شد به یک نسخه دیگر در تهران متعلق به شخصی به نام صاحب جمع اشاره کرده است. تقی‌زاده نیز به دو نسخه ملخص در بادلیان آکسفورد که پس از تصحیح متن کتاب متوجه آنها شده بود توجه داده است. در هیچ یک از این نسخ هفت گانه نام مؤلف کتاب ذکر نشده است. در ایران نخستین بار در سال ۱۳۳۴ ش از مؤلف کتاب سخن به میان آمد. در این سال مرحوم دکتر خیام‌پور در نشریه دانشکده ادبیات تبریز مقاله‌ای از احمد آتش محقق ترک درباره چند کتاب خطی محفوظ در قونیه را ترجمه و چاپ کرد. یکی از این کتاب‌ها همین کتاب مورد نظر بود که عنوان آن در نسخه *تحفة الملوک و نصیحة العجائب* بود و مؤلف آن علی بن ابی حفص بن فقیه محمود الاصفهانی ذکر شده بود. در ۱۳۴۰ ش مرحوم استاد مجتبی مینوی در مقاله «از خزائن ترکیه» در مجله دانشکده ادبیات (دانشگاه تهران) نسخه قونیه را که نام مؤلف در آن آمده بود بدون اطلاع یا اشاره به مقاله احمد آتش مستقلاً معرفی کرد. دیگران نیز در سال‌های قبل و بعد از ۱۳۴۰ ش درباره این کتاب و مطالب آن نوشته‌هایی دارند که در مقدمه مصحح کتاب به آنها اشاره شده است.

به نوشته مصحح کتاب، از *تحفة الملوک* تا این زمان هفت نسخه به این ترتیب شناخته شده است: (۱) نسخه ایا صوفیه که در این تصحیح اساس قرار گرفته است. این نسخه تاریخ کتابت ندارد، اما با دقت نوشته شده است. (۲) نسخه کتابخانه موزه بریتانیا (که زین پس (نسخه) ب نامیده می‌شود). این نسخه در ۷۶۱ ق نوشته شده و همان است که مبنای چاپ تقی‌زاده در ۱۳۱۷ ش قرار گرفته است. (۳) نسخه قونیه (یوسف آغا، زین پس (نسخه) ق). فقط در این نسخه است که نام مؤلف آمده است. تاریخ این نسخه به حدس مرحوم استاد مینوی قبل از ۶۴۰ ق است، زیرا از موقوفات صدرالدین قونوی است. این نسخه مقدار زیادی افتادگی، اما بعضی ضبط‌های قابل توجه، دارد (مقدمه مصحح، ص بیست). (۴) نسخه سعید نفیسی (زین پس (نسخه) ن). طبق نظر نفیسی، کتابت این نسخه نباید «نزدیک‌تر از قرن نهم» باشد. در کتابت این نسخه چندان دقت به کار نرفته، اما دارای بعضی ضبط‌های دقیق است (مقدمه مصحح، ص بیست و یک). (۵) نسخه حاج حسین آقای نخجوانی. این نسخه تاریخ کتابت ندارد، اما به حدس آقای احمد منزوی گویا در قرن دهم هجری نوشته شده است. این نسخه چندان دقیق نیست و بسیاری از مطالب کتاب در آن حذف شده است. (۶) نسخه مجلس شورای ملی سابق. این نسخه در ۱۰۴۶ ق کتابت شده و نسبتاً کامل است، اما عبارت‌های عربی آن بدون دقت ضبط شده است. (۷) نسخه آستان قدس رضوی. این نسخه در ۱۰۷۳ ق نوشته شده و خالی از دقت است. مینوی از دو نسخه دیگر یکی در کتابخانه فاتح به شماره ۳۷۱۲ و دیگری در ایاصوفیه به شماره ۴۸۲۲ نیز نام برده است (مجله دانشکده ادبیات، دانشگاه تهران، س ۸، ش ۳، ۱۳۴۰، ص ۱۵؛ نیز نک. دانش پژوه، فهرست میکروفیلم‌های

کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ج ۱، ص ۴۴). چنانکه دیدیم، تقی‌زاده و نفیسی به نسخه‌های دیگری از این کتاب نیز اشاره کرده‌اند. مصحح چاپ حاضر به این نسخه‌ها اشاره نکرده است.

مصحح کتاب را براساس نسخه ایاصوفیه تصحیح کرده است که در آن ضبط‌هایی هست که گاهی در هیچ یک از نسخ دیگر نیست. به نوشته او نسخه‌های ب، ق و ن از نظر صحت در رده بعد قرار دارند و نسخه‌های نخجوانی و مجلس و آستان قدس به هیچ روی قابل اعتماد نیستند. نسخه اساس با نسخه‌های ب و ق مقابله شده و اختلاف‌های آنها در پایین صفحات ثبت شده‌اند، اما از نسخه ن نیز در مقابله استفاده شده است. هر جا که افتادگی و اشتباهی در نسخه اساس بوده است، ضبط ارجح از نسخه‌های معتبر فوق گرفته و در متن درون قلاب قرار داده شده است. این کتاب پایان‌نامه کارشناسی ارشد مصحح در دانشگاه اصفهان بوده که در سال ۱۳۷۷ از آن دفاع شده و استادان آن دانشگاه آقایان جمشید مظاهری (سروشیار)، دکتر مهدی نوریان، دکتر اسحاق طغیانی و دکتر عبدالغنی ایروانی در به انجام رساندن این کار راهنمای مصحح بوده‌اند. مصحح در تصحیح کتاب نهایت دقت را به کار برده و طبعاً در این کار، چنانکه خود گفته، از دانش استادان خود بهره فراوان برده است. تصحیح حاضر، تا پیدا شدن نسخه معتبرتر دیگری که به نسخه اصل مؤلف نزدیک باشد، بی‌تردید مرجع مطمئن و دقیقی برای علاقه‌مندان به این کتاب است. مؤلف همچنین، از تمام تحقیقاتی که قبلاً درباره این کتاب شده چه در مقدمه و چه در متن استفاده کرده است. نگارنده این سطور به دلیل علاقه خاصی که به این کتاب دارد، بلافاصله پس از انتشار آن را به مطالعه گرفت و دست به نگارش مقاله حاضر زد، اما گرفتاری‌های متعدد مانع از انتشار آن شد. اکنون چاپ این مقاله پس از دو سال تأخیر به نشر دانش سپرده می‌شود. آنچه در زیر می‌آید مطالبی است که در حواشی نسخه خود نوشته‌ام و ممکن است در همه آنچه می‌آورم به راه صواب نرفته باشم. امیدوارم دیگران نیز به دلیل اهمیت این کتاب از نشر نظرهای خود دریغ نوزند. ابتدا نکاتی را درخصوص تصحیح متن می‌آورم، سپس به ایراد بعضی مطالب دیگر می‌پردازم.

در ص ۱ و ۲ کتاب آمده: «اما بعد بدانک مصنف این کتاب علی بن ابی حفص بن فقیه محمودالاصفهانی... چنان فرموده است که بزرگان ماضی و امرای ما تقدم و ملوکان عصر از من بیچاره ضعیف و نحیف در باب نصایح و آداب همه چیز ترکیب کرده‌اید و چون ارباب فضایل و دانش و بزرگان از سلاطین و ملوک و امرا چنین رساله غریب و عجیب التماس کردند این بیچاره خاطی و جافی از هر کتابی از کتب‌های موعظه و نصایح بود از بزرگان دین جمع کردم، سخت در غایت خوبی، چنانک درین عصر کسی ندیده بود و نشنیده و در تألیف آوردم و او را تحفة الملوک و نصیحة العجائب نام نهادم تا هر کسی از اهل دانش و فضل این رساله غریب و عجیب را مطالعه کند، او را از آن نصایح، بهره اخروی و دولت دنیاوی بحاصل آید.» این قسمت فقط در نسخه ق آمده است.

در ص ۳۳، س ۷، «کشیش را بخواند» نیز به جای «کشیشی را بخواند» به کار رفته است؛ در ص ۳۵، س ۶ «رسول» به جای «رسولی» ضبط شده است.

در ص ۲۰، س ۴ و ۵، آمده: دانایان گفته‌اند بزرگ‌تر چیز از سعادت دانش است و از برای شرف دانش است که پادشاهان واجب شناسند مراعات ایشان کردن». مرجع «ایشان» در این جمله «دانایان» است که نسبت به ضمیر «ایشان» دورترین اسم است. در دنباله همین جمله آمده: «و فرزند را که از جان خود دوست‌تر دارند بخدمت ایشان فرمایند کردن». در دو نسخه ب و ق «بخدمت» به جای «خدمت» آمده و البته این ضبط مرجح است.

در ص ۲۵ در س ۳ و ۴، کلمات دوم و سوم با تشدید چاپ شده‌اند که معلوم نیست بر چه اساسی است. مسلم است که در قرن هفتم این کلمات تشدید نداشته‌اند.

در ص ۳۵، س ۳ از آخر، آمده:

سخن گرچه باشد گرانمایه‌تر فرومایه گردد ز کم سایه‌تر

کلمه «سایه» در اینجا غلط است. مرحوم نفیسی آن را به «پایه» تصحیح کرده و ظاهراً حق با اوست.

در ص ۳۶، س ۱، نیز بیت زیر آمده:

وز انگشت شاهان سفالین نگین بدخشانی آید به چشم تکین

که کلمه «تکین» در آن بی‌معنی است و نفیسی آن را به «کهن» تصحیح کرده است. مصحح باید لااقل این تصحیحات را در حاشیه یادآوری می‌کرد.

در ص ۴۱، س ۳، بیت زیر آمده است:

گر فرق ترا زمانه بر چرخ گذاشت در دل همه عهد و مهر و پیمان تو کاشت

که نفیسی «عهد و مهر و پیمان» را به «تخم عهد و پیمان» تصحیح کرده است.

در همین صفحه، س ۱۵، بیت زیر آمده است:

شکیبایی و تنگ ماندن به دام به از ناشکیبی رسیدن به کام

«ناشکیبی» در اینجا غلط است و نفیسی آن را به «ناشکیبا» تصحیح کرده است.

در ص ۴۳، س ۱۲ و ۱۳، آمده: «خسرو گوید هر که به باطل میل کند خانه بدی را آبادان کند و هر که حق را یاری دهد آزاد را بنده کند.» جمله اخیر غلط است و باید چنین باشد: «... هر که حق را یاری ندهد...».

در ص ۴۵، س ۱ تا ۳، آمده: «حکیم هند گوید: هر آن کس که کاری پیش گیرد و غیر آن در دل اندیشد، هرگز آن کار تمام نشود، زیرا که مغنی اگر چه سخت استاد بود، نتواند به دست چیزی دیگر

گفتن و زدن.» در نسخه ب قسمت پایانی بند چنین است: «به دست چیزی دیگر زدن»: این ضبط می-تواند درست باشد، در صورتی که فرض کنیم عبارت قبل از آن به این صورت بوده باشد: «تواند چیزی گفتن و به دست...».

در همین صفحه، س ۱۲، در شعر زیر:

شگفتی نباشد که گردد ز درد سر سرو کوژ و گل سرخ زرد

کلمه «کوژ» باید «گوژ» خوانده شود. افزودن بر این، در سطر بعد نیز آمده است: «دین حصار دولت است، خوش دار که عمر اندک است و نیت نیکو دار که عاقبت دشوار است.» به نظر می‌رسد که به قرینه «نیت نیکو دار»، قبل از «خوش دار» نیز کلمه‌ای افتاده است. در چاپ تقی‌زاده براساس نسخه ب، که در چاپ مورد بحث به ضبط آن اشاره نشده است، عبارت چنین است: «دین را حصار دولت خوش دار» و تقی‌زاده حدس زده که «خوش» تصحیف «خویش» است. در این صورت اشکال عبارت برطرف می‌شود.

در س ۱۶ همین صفحه نیز «اسحق جویباری» غلط و «ابواسحق جویباری» درست است.

در ص ۴۷، س ۳، آمده: «بدانکه دوستی کردن به استحقاق، اصلی بزرگ و کار[ی] عظیم است.» افزودن «ی» در اینجا لزومی ندارد و باید «کار» را به کسر خواند، چنانکه در ص ۵۳، در نسخه ب (حاشیه‌های ۲ و ۵) به جای «کاری خطرناک»، «کار خطرناک» آمده است.

در ص ۴۹، س ۹، بیت زیر آمده است:

بر آن کت گزین بود مگزین دگر

و اگر نه بمانی پیاده از دو خر

اگر مصراع دوم را به همین صورت که نوشته شده بخوانیم وزن آن غلط می‌شود، مگر آنکه «و اگر» را «وگر» و «پیاده از» را «پیادز» بخوانیم. نفیسی مصراع را چنین تصحیح کرده است: «پیاده بمانی بود ار دو خر».

در ص ۵۰، س ۴، «هَوَیْه» غلط چاپی به جای «هَوَیْه» است. در همین صفحه، س آخر، آنچه در حاشیه‌های ۲۰ و ۲۱ گفته شده که «از ب و ن افزوده شد» مبهم است و معلوم نیست چه قسمت‌هایی از نسخه‌های ب و ن افزوده شده است. در بعضی صفحات دیگر نیز این ابهام دیده می‌شود.

در ص ۵۵، س ۸، بیت زیر آمده:

کسی را که دارد نگه، کار خویش بگو کار دشمن نگه دار پیش

در مصراع دوم بی‌شک «پیش» باید «بیش» خوانده شود، چنانکه در چاپ تقی‌زاده، ص ۴۷، آمده است.

در ص ۵۵، س ۱ و ۲ از آخر، آمده: «افلاطون گفته است هر گاه متحقق شد که به جهد و استطاعت دست دشمن نتوان بریدن، بر آن دست بوسه باید دادن تا از روزگار فرصت یابند.» به جای «نتوان بریدن» در نسخهٔ اساس «نتواند بریدن» آمده بوده که به حاشیه برده شده است. بی شک ضبط اساس درست است و نظایر آن در این متن فراوان است. مثال دیگر آن جملهٔ زیر است که در ص ۵۷، س ۹ و ۱۰ آمده: «گریختن در وقتی که طاقت نبود و مقاومت نتواند کردن از سنت پیغامبران است.» ما در سطور آینده در این باره بحث خواهیم کرد.

در ص ۵۶، س ۱۰، ترکیب «ننگ و نبرد» به جای «جنگ و نبرد» که در نسخهٔ اساس آمده عجیب است، اما ۵ مورد در شاهنامه (چاپ خالقی مطلق، ج ۱، ص ۴۲؛ ج ۲، ص ۷۲؛ ج ۶، ص ۲۹۷، ۵۳۷ و ۵۸۱) هم آمده و احتمالاً مبدل «جنگ و نبرد» است که واج اول کلمهٔ «جنگ» با واج اول «نبرد» همگون شده است، مانند «دشت و دمن» که به جای «دشت و چمن» به کار می‌رود. به هر حال، این دو بیتی که «ننگ و نبرد» در آن آمده از ابیات سست تحفه الملوک است.

در ص ۵۸، س ۲، «آشکارا» غلط چاپی و «آشکارا» درست است.

در همین ص، س ۱۰، «به گفتن» غلط و «بگفتن» صحیح است.

در سطر بعد، «چارست» باید به صورت «چاره است» ضبط می‌شد.

در ص ۵۹، دو سطر به آخر، به جای بیت مذکور، در نسخهٔ لیدن بیت زیر آمده:

مردم مرده به زیر سنگ اندر به که زنده به زیر ننگ اندر

(نک. چاپ تقی‌زاده، ص ۵۱، ح ۲) که باید در حاشیهٔ کتاب نقل می‌شد.

در ص ۶۰، س آخر، «و» قبل از «تا روزی که آله به صید رفت» زاید است و در نسخهٔ ب هم نیست.

در ص ۶۵، س ۳ و ۴ عبارتی به این صورت آمده است: «... پیش وی ستایش کنند تا در طبیعت وی میل کردن به خصایل نیکو و اجتناب نمودن از متناهی در نهاد او مستحکم شود.» چنانکه می‌بینیم دو عبارت «در طبیعت» و «در نهاد» تکرار یک مفهوم است. در چاپ تقی‌زاده این بند چنین است: «... پیش وی ستایش کنند تا در طبیعت وی میل کردن به خصایل نیکو و اجتناب نمودن ذاتی شود و در نهاد او مستحکم گردد» (ص ۵۶) که بی شک درست‌تر است. به این ضبط در حاشیه اشاره نشده است.

در ص ۶۶، س ۲ و ۳ از آخر، این دو بیت آمده:

بی‌محابا که اوستاد به وقت کودک خرد را زند به دُوَال

آن دوالی بود که آخرِ عُمر شاد گردد بدان دوال، دوال

به نظر می‌رسد که «دوال» دوم در مصراع دوم «دو آل» باشد.

ص ۶۹، ۵ س آخر. ده کلمه‌ای که اینجا گفته شده در کاخ فریدون نوشته شده بوده با تغییراتی مأخوذ از *سندبادنامه* ظهیری است (نک. سیامک گیلک (علی محمد هنر) در *مجله آینه*، س ۱۱، ش ۹۱۰، ۱۳۶۴، ص ۶۶۲).

ص ۷۰، ۱ س، سخن چهارم، یعنی «از دوست به هر زخمی افکار نباید شد» مصراع‌ی است که دنباله آن در ص ۴۸ همین کتاب آمده و باید در گیومه نقل و به آنجا هم رجوع داده می‌شد. در پایان همین صفحه آمده: «کارها را فرجام نگرند نه انجام». از این جمله چنین برمی‌آید که «فرجام» با «انجام» تفاوت معنی دارد. ضبط *سندبادنامه* چنین است: «کارها را فرجام نگر به انجام»، که باز مفید همان معنی است. فرجام که در زبان پهلوی *frazām* تلفظ می‌شده مرتبط با فعل‌های *frazāftan* «تمام و کامل شدن، فرجامیدن»، *frazāftan* و «تمام و کامل کردن» و *frazāmēdan* «فرجامانیدن، تمام و کامل کردن» است. به نظر می‌رسد «فرجام» که به معنی مطلق «عاقبت» بوده است در یک دوره یا یک منطقه به معنی «عاقبت نیک» به کار رفته و کلمه «نافرجام» به معنی «بدعاقبت» نیز از همین معنای فرجام گرفته شده است. کلمه «بی‌عاقبت» نیز همین حالت را دارد. شاید کلمه «فرزام» به معنی پسندیده نیز همین کلمه «فرجام - فرزام» باشد که معنی صفتی به خود گرفته است.

در ص ۷۲، ۲ و ۳ آمده: «عدل یک ساعته از پادشاهی فاضلتر از عبادت شصت‌ساله بر دوام باشد». در نسخه ب کلمه «باشد» در پایان جمله نیامده و این ضبط بهتر است. می‌دانیم که در جمله‌های حاوی صفات تفضیلی معمولاً فعل حذف می‌شود.

در ص ۷۴، ۱۰ س، در توضیح ح ۱۳ آمده: «از ب و ق و ن افزوده شد» که معلوم نیست چه چیزی از این سه نسخه افزوده شده است. احتمالاً منظور «را» است.

در ص ۸۰، ۱۱ س آمده: «و از لوازم امور پادشاهی آن است که پیوسته اعمال را بر کسانی نصب کنند که عاقل و ساکن باشند». در نسخه‌های ب و ق ضبط جمله پیرو بعد از «آن است» چنین است: «... بر اعمال کسانی را نصب کند (کنند)» که ضبط مرجحی است.

در ص ۸۱، ۱۲ س به جای ملک هندو (ضبط متن)، ملک هند (ضبط نسخه ب و ق) بهتر به نظر می‌رسد.

در ص ۸۳، ۲ و ۳ آمده: «العدل جُنَّةٌ وَاقِيَةٌ وَ جُنَّةٌ بَاقِيَةٌ، یعنی داد کردن سپری است که از بلا نگاه دارید و [بهشتی] است که جاودانه بماند». در حاشیه، در توضیح کلمه «بهشتی» که در قلاب آمده چنین توضیح داده شده: «اساس و ب: بهشت؛ ضبط متن بر اساس ق و ن است.» بی‌شک ضبط اساس و ب بهتر است، زیرا بهشت در فارسی علم است و «... بهشت است که جاودانه بماند» حاوی یک جمله

موصولی توضیحی است، در صورتی که «... بهشتی است که جاودانه بماند» با جملهٔ موصولی توصیفی متضمن این معنی است که بهشتی هم هست که جاودانه نیست.

در همین صفحه، س ۳ از آخر آمده «حسن بصری روایت می‌کند از رسول فرموده است که روز قیامت که خدای...» در نسخهٔ ب به جای «... روایت می‌کند از رسول...» آمده: «... روایت می‌کند که رسول...» که ضبط بهتری است.

در ص ۸۷، س ۸ و ۹ آمده: «تا تواند با خدمتکاران پادشاه دشمنی نکنند... و هر چه در حق وی به پادشاه گوید، به وجهی عرضه دارد که...» «وی» در اینجا تسامح مؤلف به جای «ایشان» است.

در همین صفحه، ۳ سطر به آخر آمده:

چون در آبی نگاه دار دو چشم چون برونی فراز دار دو لب

در نسخهٔ ب به جای «برونی»، «برائی» آمده مرجح است.

در ص ۹۰، س ۱۲ آمده: «مهران به گفته است که گنگی به از دروغ گفتن است و شخص را عیبی عظیم» و در حاشیه توضیح داده شده که «و شخص را عیبی عظیم» در نسخه‌های ب و ق نیست. بی-شک ضبط ب و ق درست است، زیرا «و شخص را عیبی عظیم» معلوم نیست به چه برمی‌گردد. بی‌شک مرجع آن «گنگی» نیست، بلکه مراد کاتبی که آن را به متن افزوده کلمهٔ دروغ بوده است که در عبارت نیامده است.

در ص ۹۴، س ۲ و ۳ آمده: «انَّ النَّصْرَ مَعَ الصَّبْرِ، یعنی نصرت بدان توان یافتن که صبر کنند» و در توضیح «کنند» گفته شده: «اساس: کند؛ ضبط متن براساس ب و ق و ن است». ضبط اساس درست است. در این باره در دنبالهٔ مقاله توضیح داده خواهد شد.

در ص ۱۰۶، س ۱ و ۲ آمده: «پس قاضی ابویوسف را از این خبر دادند و آن شب اعمش را پانصد درم و دستی جامعه فرستاد». در نسخه ب و ق «و» قبل از «آن شب» نیامده و این مرجح است.

در همین صفحه، س ۴ و ۵ نیز ضبط نسخهٔ ب که به جای «و شاگردان» و «اعمش گفت»، «پس شاگردان» و «پس اعمش گفت» را دارد بهتر است.

در ص ۱۰۷، س ۱ و ۲ آمده: «چون به جای کسی نیکی کنی باید که منت نهی و افتخار نکنی و تا توانی بد مسگال و پیوسته نیکی کنی». چنانکه می‌بینیم در این ضبط بعد از «تا توانی» ابتدا فعل امر آمده و بعد یک صیغهٔ دوم شخص مفرد التزامی. در نسخهٔ ب به جای این جملهٔ اخیر چنین آمده: «و از نیکی پرهیز مکن» که مرجح است، مگر اینکه «مسگال» تصحیف «مسگالی» باشد که این آخری معقول‌تر به نظر می‌آید.

در همین صفحه، س ۳ و ۴ آمده: «و انصاف آن است که چون کسی به خدمت تو نیکی کند که سپاسداری نمائی». در نسخه ب «که» قبل از «سپاسداری» نیامده، و همین درست است.

در ص ۱۰۹ که عنوان آن «در خوی نیک و بد» است و نسخه ب ضبط مرجح «در خوی نیک و خوی بد» را دارد، در س ۹ آمده:

نکو داستان آن که خسرو بزد گران بار بر جانور خوی بد

نقیسی به جای «گران بار»، «گران باد» پیشنهاد کرده است.

در همین صفحه، س ۵ و ۶ آمده: «و هم او (حضرت رسول) فرمود: اول ما یوضع فی المیزان الخلق الحسَن، یعنی نخستین چیزی که در ترازو نهند، روز قیامت، خوی خوش باشد». در نسخه ب «روز قیامت» نیامده و این مطابق اصل حدیث است.

ص ۱۱۲، ح ۴، عبارتی که در نسخه ق آمده در نسخه لیدن - که در چاپ حاضر در دسترس مصحح نبوده - نیز آمده است، نک. چاپ تقی زاده، ص ۹۴.

در ص ۱۱۷، س ۹ آمده:

ز من راز خویش ار نداری نگاه نگه داشتن رازت از من مخواه

کسره زیر «داشتن» وزن را مختل می کند و معلوم نیست به چه دلیل گذاشته شده است، زیرا «رازت» در نقش «رازت را» به کار رفته است. درباره استعمال و عدم استعمال «را» در این متن در دنباله مقاله بحث خواهیم کرد.

در ص ۱۱۸، س ۴ و ۵ آمده: «حجاج بن یوسف را حاجبی بود از قدیم العهد و دیرینه و به شب با وی منادمت همی کرد. به شبی در اثنای سخن حجاج گفت...». در دو نسخه ب و ق قبل از «شبی» کلمه «به» نیست و البته این ضبط مرجح است. ظاهراً «به» به قیاس با «به شب» در سطر قبل در نسخه اساس افزوده شده است، زیرا در این گونه موارد وقتی یای نکره به کلمات شب و روز در نقش قیدی افزوده می شود «به» به کار نمی رود.

در همین صفحه، س ۱۱ آمده: «حجاج حاجب را کنیزکی بخشید. حاجب به خانه فرستاد.» در جمله دوم در متن مفعول جمله از قلم افتاده، اما در نسخه ب در این موضع کلمات «آن را» به کار رفته که متن را فصیح تر می کند.

در همین صفحه، در ح ۱۲ گفته شده آنچه در متن به شکل «ماند» آمده در دو نسخه ب و ق به صورت «نماند» ضبط شده است. در چاپ تقی زاده (ص ۹۹) که مبتنی بر نسخه ب است «بماند» آمده، اما ضبط نسخه ق را نمی دانم چیست.

در ص ۱۱۹، س ۹ آمده: «حجاج به طلب حاجب فرستاد و چون حاجب بیامد.» در نسخه ق به جای جمله اخیر آمده: «چون حاجب بیامد» که البته با سیاق زبان فارسی متناسب تر است. «و چون» ظاهراً ترجمه فلماً است.

در ص ۱۲۰، س ۸ آمده:

زبان را بدارید هر جای سُست که تا رازتان کس نداند درست

نیسی به جای «بدارید» ضبط «مدارید» را پیشنهاد کرده و حق با اوست.

در ص ۱۲۱، س ۲، عنوان باب چنین است: «در دنیا و حرص دنیا و آرز» در حالی که در نسخه ب عنوان چنین است: «در دنیا و حرص» و این به نظر من مرجح است، زیرا «آرز» که معادل فارسی «حرص» است در آن تکرار نشده است.

در ص ۱۲۲، س ۷ و ۸ آمده: «و عاریت همه به ایدر بیاید گذاشتن.» «به» قبل از «ایدر» زاید است، زیرا ایدر قید مختص است و با حرف اضافه به کار نرفته است.

در ص ۱۲۶، س ۷ آمده: «و از اینجاست که گفته است رسول صلی الله علیه: القناعة مال لا ینفد» و البته صورت صحیح «لا ینفد» است.

در ص ۱۲۷، س ۵ و ۶ در پایان دو بیت دو علامت سؤال لازم است، زیرا ابیات سؤالیه است.

در ص ۱۲۸، س ۶ آمده: «مردم کوشش همی کنند به چنگ آوردن دنیا.» در چاپ تقی زاده (ص ۱۰۸) نیز چنین است و ظاهراً این سهو مؤلف است، زیرا باید می گفت: «به به چنگ آوردن».

ص ۱۲۹، س ۷ به بعد، به نظر می رسد که از این قسمت به بعد فقط براساس دو و احتمالاً سه نسخه تصحیح شده است. مصحح در صفحه شانزده می گوید این قسمت در نسخه ق (قونیه) نیست. بنابراین می ماند نسخه اساس (ایاصوفیه) و نسخه ب و نسخه ن. نسخه بدل های این قسمت همه از نسخه ب است. فقط در ح ۱۲ از ص ۱۳۱ نسخه بدل ها از اساس و ب است که نشان می دهد ضبط متن براساس یک نسخه دیگر و ظاهراً نسخه ن است. از س ۱۴ به بعد در ص ۱۳۲ هم که نسخه ب افتادگی دارد هیچ نسخه بدلی در حواشی دیده نمی شود. پس پیداست که در این قسمت مصحح از دو نسخه اساس و ب استفاده کرده و باید در ص پانزده و شانزده که به الحاقی بودن این قسمت از متن اشاره کرده است این نکته را نیز تصریح می کرد.

اما نکات مربوط به این بخش.

در ص ۱۲۹، س ۹، «فیثاغورس» به شکل عجیب «فیثاغروس» آمده است.

در آخر ص ۱۳۰ و ص ۱۳۱، س ۱ آمده: «گفتند... حال مماتش را (= اسکندر را) نیز مشاهده و مطالعه کنیم تا از اعضای مسترخی و منحرف گشته وی چه صادر گردد...». در نسخه ب به جای «منحرف» ضبط «منخرق» آمده و همین درست است. «منخرق» به معنی «پاره‌پاره» و «دریده» است. در همین صفحه، س ۱۰ - ۷ آمده: «یکی گفت: یا اسکندر تا اکنون تو زر پنهان می‌کردی و اکنون زر ترا پنهان می‌کند. دیگری گفت در جهان از مادر جاهل زادیم و در وی غافل‌وار زندگی کردیم و از وی به کراهیت مفارقت نمودیم. زینون اصغر گفت: ای سکندر نبودی پس بی‌بودی.» در نسخه ب به جای کلمات «زادیم»، «کردیم» و «نمودیم»، «زادی» و «کردی» و «نمودی» آمده و همین ضبط، به قرینه فعل‌های ماقبل و مابعد آن، درست است.

در ص ۱۳۲، س ۱۱ بیتی به صورت زیر آمده است:

به ظلمات در رشد که باید نهران
از آب حیاتش خورد تا زمان

«تا زمان» در اینجا معنی ندارد. در نسخه ب به جای آن «تازه نان» آمده که باز بی‌معنی است. «تازه نان» تصحیف «تازانان» به معنای «تازان» و «باشتاب» است که در شاهنامه بارها به کار رفته است، از جمله در ج ۱، ص ۸۴/۴۷۸؛ ص ۱۷۴/۱۶۰؛ ص ۱۹۰/۳۸۸؛ ص ۳۳۸/۱۵۰ و غیره از چاپ خالقی مطلق.

نکاتی درباره کتاب و زبان آن

بیشتر خاطر نشان شد به علت الحاقی بودن مقدمه نسخه قونیه مطالب آن را نباید کاملاً مسلم دانست. اینکه در دنباله نام مصنف نسبت اصفهانی آمده نیز به این معنی نیست که مؤلف اهل اصفهان بوده است. در زبان کتاب کوچکترین اثری از گویش قدیم اصفهان دیده نمی‌شود. زبان کتاب زبان معیار قرن‌های ششم و هفتم هجری است که درباره ویژگی‌های آن در زیر بحث خواهیم کرد. استاد نفیسی در *مجله ایران/ امروز* (سال ۲، ش ۲، ص ۱۸، ستون اول) مؤلف را یکی از شافعیان خراسان دانسته است، زیرا وی چهار بار از شافعی با تکریم یاد کرده و در این زمان شافعیان بیشتر در خراسان بوده‌اند. استاد همائی در مقدمه نصیحه‌الملوک غزالی (ج دوم، ۱۳۵۱، ص صدو یازده تا صدو هجده) به اقتباس‌های مؤلف تحفه‌الملوک از نصیحه‌الملوک اشاره کرده است. مقدار زیادی از مطالب کتاب از متون عربی‌ای گرفته شده که ترجمه کلمات بزرگان واقعی یا اساطیری ایران قبل از اسلام در آنها آمده بوده است، مانند سخنان اردشیر، بزرجمهر، انوشیروان، موبد (= یکی از موبدان دوره ساسانی ص ۲۷، ۲۹، ۳۶، ۴۲، ۸۹)، پارسیان (= ایرانیان، ص ۴۱ و ۴۳) حکمای پارس یا فارس (ص ۵ و ۱۳ و ۷۷ و ۹۶، یعنی حکمای ایران)، خسرو، منوچهر (ص ۱۴ و ۴۱)، مهران به (ص ۴ و ۹۰) و شهریار (ص ۱۷) که ممکن است

منظور یزدگرد شهریار باشد. بعضی مطالب نیز به شخصیت‌های جعلی مانند بنیموس و فیقراوس نسبت داده شده است. ذکر چینیان در صفحه ۱۲۴ نیز پیداست که در مقابل رومیان و پارسیان و حکمای هند آمده و آلاً می‌دانیم که در دوره ساسانی و اسلامی از نوشته‌های چینی چیزی ترجمه نشده بوده است. احتمالاً آنچه مربوط به اسکندر گفته شده نیز در اصل مأخوذ از کتاب‌های دوره ساسانی است که خاطره حمله اسکندر به ایران در آنها منعکس شده بوده است.

ذکر بهرام بن مهران اصفهانی در صفحه ۵ و محمد بن جهم برمکی در صفحه ۸ نشان می‌دهد که مؤلف مستقیماً یا با واسطه به سیرالملوک‌های این دو تن دسترسی داشته است. نام شخص اول در مقدمه شاهنامه/ ابومنصوری بهرام اصفهانی و در آثارالباقیه بیرونی بهرام بن مهران اصفهانی و در سنی ملوک- الارض حمزة اصفهانی و فهرست ابن ندیم و مجمل‌التواریخ و القصص محمد بن بهرام بن مطیاری (مجمل‌التواریخ: مطیان) اصفهانی آمده است، نک. محمد قزوینی، بیست مقاله، ج ۲، چ ۲، ۱۳۳۲، ص ۵۴ و ۶۰. بنابراین ضبط تحفةالملوک نیز موافق ضبط متون دسته اول است.

اثر ترجمه از عربی در جای جای مطالب کتاب دیده می‌شود، مانند:

«مگر آنک از کسی عفو کرده باشد» (ص ۸۳). نیز نک. ص ۸۸، س ۱۳. قیس. «من او را عفو کنم» (ص ۱۰۲).^۴

«در خدمت پادشاه بر اعمال وی منکر نشود» (ص ۸۶). «بر وی ایمن نگردد» (ص ۸۶).

«از خوی نیک معروف کرخی یکی آن بود که...» (ص ۱۱۱) که باید می‌گفت «از خوی‌های...» نیز در «از جمله خوی خوش... ابوحنیفه... یکی آن بود که...» (ص ۱۱۰).

«و دیگر آنچه بر وی بگذرد و عبرت گیرد» (ص ۱۱۲). مصحح جلو «آنچه» یک کلمه «از» در قلاب افزوده و در حاشیه نوشته: «ضبط متن تصحیح قیاسی است». بی‌شک آنچه در متن و سایر نسخ آمده بوده درست است، زیرا «عبر» - «یعبیر» در عربی بدون حرف جرّ به کار می‌رود.

«شاید که بر جهود تقاضا کنم؟» (ص ۱۱۰). در نسخه ق «بر» نیامده، و این مطابق است با استعمال زبان عربی که تقاضا بدون حرف جرّ به کار می‌رود. ما امروز با این فعل حرف اضافه «از» به کار می‌بریم. «نگاه دارید هر کسی کلید راز خویش» (ص ۱۱۵).

«از دو کس راز نگاه نباید داشتن، یکی بر حیکم دانا، دوم بر دوست مهربان» (ص ۱۱۷). در عربی اخفا با حرف جرّ «علی» (و نیز «عن») به کار می‌رود: اخفاء علیه.

«رغبت کردن در دنیا» (ص ۱۲۱): ترجمه رغب فی...

بعضی اشعار متن هم به نظر می‌رسد که ترجمه مطالب منشور کتاب است که قبل از آنها آمده است،

مانند:

«حکما گفته‌اند: زن آن بد [تر] که خوی مرد گیرد و مرد آن بدتر که خوی زنان دارد.

شعر

بتر مردی آن کو به خوی زنان
 خردمند گوید که زن آن بتر
 برآید، پس آنکه بماند چنان
 که آن مردخو باشد و مردفر
 بس است این شرف خوی پاکیزه را
 که ماند زن خوب دوشیزه را»
 (ص ۱۱۳)

بعید نیست که این اشعار و بعضی اشعار دیگر مانند نمونه زیر سروده خود مؤلف باشد:
 «افلاطون گوید: هر چیزی را که نگهبان بیشتر بود او محکم‌تر بود، مگر راز که هر چه نگهبان راز
 بیشتر بود راز آشکارتر شود.

شعر

شنیدیم که چیزی بود استوار
 مگر راز کانگه پنهان بود
 که او را نگهبان بود بی‌شمار
 که او را یکی تن نگهبان بود»

(ص ۱۲۰ - ۱۱۹)

زبان کتاب، با آنکه زبان معیار قرن‌های ششم و هفتم هجری است، حاوی مقداری کلمات با معانی کهن و تعدادی ضبط‌های متفاوت با ضبط‌های متداول دوره خود و دوره‌های بعد است. از آنجا که کتاب واژه‌نامه ندارد، ما در زیر فهرستی مختصر از این گونه واژه‌ها را به دست می‌دهیم، اما قبل از آن به بعضی نکات دستوری کتاب اشاره می‌کنیم. یادآوری می‌کنم که آنچه در صفحات هجده و نوزده کتاب ذیل ویژگی‌های سبکی آمده همه مربوط به زبان کتاب است نه سبک نویسنده آن. متأسفانه در مقدمه اغلب متونی که در ایران به چاپ می‌رسد ویژگی‌های زبانی تحت عنوان ویژگی‌های سبکی مورد بحث قرار می‌گیرد، هر چند بعضی ویژگی‌های سبکی نیز در میان آنها دیده می‌شود.

در کتاب فعل‌های پیشوندی نسبت به متون قرن پنجم و بیشتر متون قرن ششم هجری نسبتاً کم است، مانند: اندر شدن (ص ۶۸)، باز دادن (ص ۷۹)، فراز کردن (ص ۹۶)، باز پرسیدن (ص ۹۷)، فرو خوردن (ص ۹۸ و ۱۰۲)، درآمدن (ص ۱۰۲ = آمدن)، درافتادن (ص ۱۰۵ = گرفتار شدن)؛ در نگریستن (ص ۱۲۹) و غیره.

حرف اضافه «در» در آن بسیار بیشتر از «اندر» است. اندر در ص ۱۲، ۴۳، ۸۲، ۹۳، ح ۸، ۱۱۶ آمده است.

صورت «همی» بسیار کمتر از «می» به کار رفته است (ص ۴۱، ۴۴، ۸۲، ۱۱۸، ۱۲۸).

حروف اضافه مضاعف (پیشین و پسین) به ندرت وجود دارد، مثلاً: به از اندر (ص ۱۲۶)، به خواب اندر (ص ۱۲۸).

۱) استعمال ماضی استمراری ساخته شده با پسوندی «-ی» (E-) و فعل‌های شرطی غیر محقق‌الوقوع ساخته شده با همین «-ی» کم و بیش فراوان است: پیغامبران را... وحی به جوانی نیامدی تا چهل سال تمام نشدی (ص ۴۳)، اگر دانش را فضل و شرف بسیار نبودی فرمان علما... نافذ نبودی (ص ۱۵)، همچنان بیامدمی تا فریشتگان نوشتندی که... (ص ۱۹).

استعمال مصدر کامل بعد از افعال وجهی: اعتماد نشاید کردن و ایمن نشاید بودن... و توان یافتن (ص ۹)، فردا روزه خواهم داشتن (ص ۱۷)، باز نتواند گفتن (ص ۱۹)، شاید بودن (ص ۱۹)، و غیره، اما: نشاید داشت (ص ۱۰ و ۴۴)، نباید بست (ص ۳۹).

شکل خاص کاربرد فعل مجهول. در کتاب‌های قدیم معمولاً مجهول را به صیغه سوم شخص جمع می‌آورند: گویند، آورده‌اند، اما در این کتاب در نسخه اساس، تقریباً در همه جا مجهول به صیغه سوم شخص مفرد می‌آید، مانند:

فیقراوس حکیم گوید پنج چیز علامت نادانی است: اول آنکه بر مردم خشم گیرد (ص ۲۷).
بقراط گوید که چون سخن گوید از جواب آنکه گوید براندیشد و به آهستگی گوید تا جوابی نشنود که از آن غمناک شود (ص ۳۷).

بنیموس دانا گوید که کاری که کردن آن ناکرده اولیتر در آن رنج نباید بردن که اگر رنج برد ندامت کشته باشد (ص ۴۵).

گریختن در وقتی که طاقت نبود و مقاومت نتواند کردن از سنت پیغامبران است (ص ۵۷).
از جمله احوال دانش نیکوست که اگر چه به نسب بزرگ شود، به فضل و علم دیگر بزرگتر شود (ص ۶۶)، در ضمن در اینجا در نسخه‌های ب و ن کلمه «دیگر» نیست و مسلماً ضبط این نسخه‌ها بهتر است.

انَّ النَّصْرَ مَعَ الصَّبْرِ، یعنی نصرت بدان توان یافتن که صبر کند (ص ۹۴). در اینجا نسخه اساس «صبر کند» بوده که مصحح آن را براساس ب و ق و ن به «کنند» بدل کرده است.

مأمون خلیفه گفت در گفتار که گوید شتاب نباید کردن تا از گفته پشیمان نشود (ص ۹۷).
سرّاً با نااهل نباید گفتن که با اهل خود نگوید (ص ۱۲۰). اینجا نیز مصحح «نگوید» را که در نسخه اساس بوده و براساس ق و ن به «نگویند» بدل کرده است، و غیره.

کاربرد «را». در زمان تألیف کتاب هنوز کاربرد «را» به شکل امروزی آن تثبیت نشده بوده است. به همین جهت مفعول صریح معرفه در این متن گاهی با «را» و گاهی بدون آن به کار رفته است و مهم‌تر اینکه همان مفعول در نسخه‌ی اساس بدون «را» و مثلاً در نسخه‌ی ب با «را» به کار رفته است. البته ممکن است این دوگانگی مربوط به گویش دو کاتب باشد، یا جنبه‌ی زمانی داشته باشد و استعمال «را» متأخر بر عدم استعمال آن باشد. اینک تعدادی مثال:

اساس: این باقی عمر به صلح و دلخوشی با یکدیگر به سر بریم.

نسخه‌ی ب: این باقی عمر را... (ص ۶۰).

اساس: ای شیخ این سجده چرا کردی؟

نسخه‌ی ب: ... این سجده را... (ص ۶۹).

اساس: ششم آنکه... مقتضای شهوات را بر مواجب شرع مقدم ندارد.

نسخه‌ی ب: مقتضای شهوات بر مواجب... (ص ۷۳).

اساس: دل مردم را بگشاید.

نسخه‌ی ب: دل مردم بگشاید (ص ۸۸) نیز در ق.

اساس: امثال این مقتدای دین در اسلام بسیار گردانادا!

نسخه‌ی ب: ... این مقتدای دین را... (ص ۱۰۶).

اساس: چهار چیز پیوسته به کار باید داشتن...

نسخه‌ی ب: چهار چیز را... (ص ۱۰۶).

اساس: نیکی کردن زبان مرد ببرد.

نسخه‌ی ب: ... زبان مرد را... (ص ۱۰۶).

اساس: دیگر جنگ و پیکار بر آشتی نگزیند.

نسخه‌ی ب: ... جنگ و پیکار بر آشتی... (ص ۱۱۲).

و حال به این جمله که در متن آمده توجه کنید که یک بار با کلمه‌ی جهان «را» به کار نرفته و بار دیگر به کار رفته است: هر پادشاه که دین آبادان کرد، جهان آبادان کرد و هر کس که جهان را به عدل آبادان کرد خدای تعالی او را بیامرزد (ص ۸۰).

۹) فعل سببی با «دادن»: در شهر منادی داد کردن (ص ۱۷).

۱۰) فعل امر بدون «ب»: کوش تا نیکبخت شوی... و کوش تا پرهیزگار باشی (ص ۱۰۴). اما نک،

ص ۱۱۰: بکوش تا...

۱۱) تفاوت‌های گویشی میان نسخه‌ها. تقریباً در کلیه مواردی که در نسخهٔ اساس کلمهٔ «نوشتن» به همین صورت به کار رفته، در نسخهٔ ب به صورت «نِشتن» آمده است، نک. ص ۱۴، ح ۵؛ ص ۳۷، ح ۵ و ۷؛ ص ۴۷، ح ۱۳؛ ص ۴۹، ح ۱۲ و غیره. اما در صفحهٔ ۴۰ در متن «سرنبشت» به کار رفته است. همچنین در تمام مواردی که در اساس «زبان» آمده، در ب «زفان» به کار رفته است، نک. ص ۳۱ (شش مورد)، ۳۵، ۳۷، ۳۸، ۴۳، اما در چاپ تقی‌زاده، ص ۳۸، س ۳، به جای «زفان»، «زبان» به کار رفته است.

در اساس در بعضی موارد «ی» نکره به کار رفته و در نسخهٔ ب به کار نرفته و ظاهراً به جای آن کسره گذاشته می‌شده است، نک. ص ۵۳ (دو مورد).

در اساس در ص ۵۵، س ۴ «زنگ» آمده، اما در ب (چاپ تقی‌زاده، ص ۴۷، س ۶) «زنگ» ضبط شده است.

در اساس نام شروین قارن در ص ۵۵، س ۳ و ص ۵۶، س ۱۱ به همین صورت آمده، اما در ب به صورت شروین قارین ضبط شده است (چاپ تقی‌زاده، ص ۴۷، س ۵ و ص ۴۸، س ۱۱: شروین قارین). با توجه به اینکه قارن به معرب *Kārin* یعنی کارن پهلوی است ضبط قارین ضبط مهمی است.

در اساس، ص ۶۱ س ۱ کلمهٔ «نِشسته» به همین صورت آمده و در ب به شکل «شسته» ضبط شده است که استعمال شرق و شمال شرقی ایران قدیم است.

در اساس، ص ۸۲، س ۴ و ص ۸۳، س ۳ «جاودانه» به همین صورت آمده، اما در ق به شکل «جاویدانه» ضبط شده است.

در اساس، ص ۸۸، س ۱۱ «بازی کردن» آمده، اما در ق «بازیدن» به کار رفته است: با مار گزنده بازی کردن (بازیدن). شکل پهلوی این کلمه *wāztdan* است.

اینک واژه‌های مهم و تلفظ‌های قابل توجه متن:

ص ۲: نهفت داشتن = نهفته داشتن؛

ص ۸ و ۹ و ۱۴: زُبان؛

ص ۱۲: ترسنده شدن (اندر محارم ترسنده شو)؛

ص ۱۲ و ۱۲۴ و ۱۲۶: خرسندی به معنی قناعت؛

ص ۱۳: مصوّر به معنی معلوم که در نقض شیخ عبدالجلیل رازی (ص ۱۱، ۴۷، ۱۴۲، ۵۰۷ و ۵۲۸) و

نزهت‌نامهٔ علائی (ص ۲۵) هم به کار رفته است؛

ص ۱۸: مستشعر؛

همان صفحه: تخفیفه؛

همان صفحه: موزه در مقابل کفش که به معنی پاپوش راحتی و تقریباً همان دمپایی است؛
ص ۲۹: پول (پُل)؛

ص ۳۳: جمهور (بزرگ قوم)؛

ص ۳۵: بسنده (قانع، راضی)؛

ص ۳۷: کارگر (مؤثر)؛

ص ۴۰ و ۴۱: بودنی (شدنی، واقع شدنی) قس. بودن (شدن) در ص ۴۲، س ۱۶؛

ص ۴۳: سبکی (سرعت)؛

ص ۴۴: افسوسیان (مسخره‌کنندگان)؛

ص ۴۴: شایستن (ممکن بودن): از بد ایمن نشاید بودن. ص ۵۵: به گفتار وی (دشمن) غره نشاید

بودن. شفا و نجات توقع نشاید داشت (ص ۷۸)؛

ص ۴۹: شایستن (شایسته و پسندیده بودن)؛

ص ۵۱: فضول (به معنی فضولی امروز)؛

ص ۵۳: خطارت (بزرگی): تا تواند به وسیع قدرت و امکان استطاعت خطارت و بزرگی ایشان را در

معرض خطر و بلا افکند. این کلمه در عربی به کار نرفته است؛

همان صفحه: عادت نمودن با «را»: عداوت را عادت نمودن؛

ص ۵۴: متعاهد شدن (پیمان بستن و متعهد شدن). تعاهد در عربی به این معنی هم هست، اما ظاهراً

در فارسی به کار نرفته است: اگر دشمنی متعاهد شد، البته به هیچ حال بر اعدا اعتماد نکند؛

همان صفحه: افتعال (دغل کاری و تقلب)؛

ص ۵۹: سوار؛

همان صفحه: أله (عقاب). در چاپ تقی‌زاده، ص ۵۱: «أله» و «أله» آمده است. در نزهت‌نامه علائی،

ص ۲۷۹: «أله»؛ در یکی از نسخه‌های التفهیم بیرونی: «الوه» (ص ۳۷۸) و در مقاصد اللغه: «ألوده» آمده

است، نک. ذیل فرهنگ‌های فارسی (ص ۱۵)؛

همان صفحه: زاد و بوم؛

ص ۶۰: تمنا (گمان، نک. تعلیقات مصحح که به این معنی اشاره کرده است)؛

ص ۶۵: هم نشست (هم نشین)؛

ص ۶۶: دُوال؛

ص ۶۸: پُیروند؛

ص ۷۲: طلب کردن (بازخواست کردن)؛

ص ۷۴: عشوه (فریب)؛

همان صفحه: ذریعت؛

همان صفحه: با (به). ظاهراً این تنها موردی است که «با» در معنای «به»؛ با فعل رسیدن، در معنای به سوی و برای نشان دادن جهت در این متن به کار رفته است.

ص ۷۵: نوا (گروگان)؛

همان صفحه: استنجد؛

همان صفحه: تضاعف؛

ص ۷۶: اوتاد: مرا معلوم شد که آفتاب دولت تو هنوز رونده در ذرّوه کمال است و متمکن در اوتاد

اقبال؛

همان صفحه: منحدر؛

ص ۷۷: تهوّر (عمل ناصواب و ناشایست): خود را در دل ایشان دوست گردانیدم به گفتار راست نه به

کزی و تهوّر؛

ص ۷۸: دستره؛

همان صفحه: راستی (برابر بودن): حکیم وزیر باید که به دستره ماند که سوی خود و سوی رعیت به

راستی بُرد؛

همان صفحه: تراخی؛

ص ۸۱: پزاندن

ص ۸۲: جُواب (در متون دیگر هم آمده است)؛

ص ۸۵: کاس (کاسه)؛

ص ۸۸: بیمناک (خطرناک)؛

ص ۹۴: جوامردی؛

ص ۱۰۱: دوانزدهم؛

ص ۱۰۵: درافتادن (گرفتار شدن (در چیزی))؛

ص ۱۱۱: با هم (با خود): مصحفی با هم داشت؛

ص ۱۲۵: خوارنده (نوشنده). در زبان پهلوی نیز $X^w\text{ardtan}$ به معنی نوشیدن است؛

ص ۱۲۶: سپری (تمام و به انتها رسیده)؛

ص ۱۳۲: بر نوشتن (درنوردیدن)؛

ص ۱۳۴: مسمط (دو بار، ظاهراً به معنی بسته و مسدود، احتمالاً با بند یا طناب): در مغاره مسمط شده بود؛

همان صفحه: سپریده شدن (سپری شدن): و زمانه بر وی سپریده شد.
واژه‌هایی که نقل شد مربوط به متن کتاب بود، اما در اشعار که عمدتاً از اشعار شعرای قدیم است نیز واژه‌ها و ضبط‌های کهن دیده می‌شود، مانند:

ص ۲۶: ارزانی (ارزنده، دارای ارزش)؛

ص ۲۷: ابی (بی)؛

ص ۳۲: بس که (بسا که)؛

ص ۳۶: که (وقتی که)؛

که پادزهر زهر است که افزون شود زاندازه خویش بیرون شود

ص ۴۰: نابوده (ناشده، اتفاق نیفتاده)؛

ص ۵۸ و ۹۰: آهو (عیب)؛

ص ۶۱: بالان (بالنده)؛

ص ۶۸: ورج؛

ص ۱۲۱: همره (رهگذر)

ص ۱۲۴: خرسند (قانع)؛